

تخلص در حماسه پهلوانان



چکیده

نویسنده، داستان عشق‌های شاهنامه را در سه دسته طبقه‌بندی کرده است. عشق‌هایی که به ازدواج انجامیده‌اند، عشق‌هایی که ناکام و کم‌رنگ بوده‌اند و عشق‌های آلوده و ناپاک. سپس به بررسی و تحلیل آن‌ها پرداخته و به مناسبت، ابیاتی از شاهنامه درباره‌ی آنان نقل کرده است.

کلواژه‌ها

حماسه، عشق، جلوه‌های عشق، ازدواج، ناکامی، آلودگی

داستان حماسی بیش‌تر شرح جهان‌گیری یا دست کم جهان‌داری پادشاهان است و جنگ و ستیز و نبرد پهلوانان و تیغ‌زنی و تیراندازی جنگ‌آوران. اگر در این‌گونه داستان‌ها گفت‌وگویی از بزم‌آرایی و مهرورزی و عاشقی در میان می‌آید بهانه‌ای است برای بقای نسل پهلوانان و ادامه یافتن جنگ‌های پایان‌ناپذیر برای کسب افتخار و سیادت و تأمین رفاه و آسایش و امنیت ملت‌ها. این داستان‌های عاشقانه در کتاب‌های حماسی چندان فراخ دامن و گسترده نیستند و معشوق پهلوانان سایه‌وار چند لحظه‌ای در صحنه جلوه‌گری می‌کند، سپس کنار می‌رود و باز عرصه‌ی هنرنمایی را به پهلوانان وا می‌گذارد. به جرئت می‌توان گفت در طول حیات بشر همه‌ی دل‌مشغول‌های وی به عشق بوده و همیشه، میدان جنگ راهی به سوی عشق داشته است و این پدیده همان است که پهلوانان نامی و یلان نامدار بارها در مقابل عشق به زانو درآمده‌اند.

دیگر ز پهلوانی رستم سخن مگو / زیرا که عشق از همه کس پهلوان‌تر است فروغ بسطامی

با نیم‌نگاهی به دلدادگان نامدار در آثار حماسی ملی ایران تا قرن ششم، در داستان‌های عاشقانه‌ی این آثار مانند گشتاسب و کتایون، جمشید و دختر کورنگ شاه، بیژن و منیژه، عروسی فرنگیس و سیاوش، عشق کمرنگ سهراب به گرد آفرید، سوز و گداز عشق زال و رودابه و مهر و محبت رستم و تهمینه می‌توان دریافت که عشق چون آب زلال جوشان از چشمه‌ساران پاک و روح‌پرور هم چنان جاری است و مانند شب‌نیم صبحگاهی بر چهره‌ی گل، دل‌انگیز و پاکیزه و چون زرناب بی‌غل و غش جلوه‌گر است و بسیار پاک و نجیبانه و با شرم و آزر و عاری از هرگونه ریا و تزویر و بی‌وفایی نمود دارد و بدون شک آرام‌بخش دل و جان و مانند خورشید گرم‌مازا و سوزان است. با شناخت منطق فکری و عقیده‌ی دینی و مذهبی و دل‌بستگی ملی شاعران، تبلور عشق پاک و عاطفه‌ی زلال و شفاف در افکار و آثار شاعران حماسه‌سرای ملی مانند گرشاسب‌نامه، گشتاسب‌نامه، بیژن‌نامه، برزنامه و به‌ویژه شاهکار فنا‌ناپذیر حکیم ابوالقاسم طوسی، قابل احساس است.

این شاعران توانا در هیچ جای آثارشان، چه در برابر دشمن و چه در حضور دوست، از جاده‌ی عفاف و زبان پاک منحرف نشده‌اند و در بارگاه بلند عشق، آثار خیانت و دورویی جایگاهی ندارد. آنان مهیج‌ترین صحنه‌های عاطفی را، با زبانی شیوا و واژه‌هایی پر از شرم و حیا، خلق کرده‌اند. آنان عشق را بازیچه ندانسته و معتقدند که برای رسیدن به آن، تحمل سختی و مشقات و مبارزه با مسائل مهم و حاد زندگی لازم است. با این اوصاف، می‌توان گفت که این همه وفا و مهرورزی و ایثار و سوز و گداز عشق، که در این آثار موج می‌زند همه ساخته و پرداخته‌ی ذهن فعال حماسه‌سرایان نامدار است و می‌توان گفت که این شاعران نه تنها حماسه‌پردازند، بلکه شاعر تغزلی چیره‌دست نیز هستند.

انواع عشق‌های مجازی حماسه‌های ملی

از جلوه‌های زندگی بشری، عشق و روابط عاشقانه است که پهلوانان نیز به دلیل فطرتی که خداوند در وجود آن‌ها گذاشته است، از این جنبه‌ی انسانی بی‌بهره نیستند. بنابراین، شاعران حماسی رزم و بزم را درهم آمیخته‌اند و سوز و گداز عشق و عاشقی را همراه جنگ و ستیز، همیشه‌ی حماسه کرده‌اند.

به جرئت می‌توان گفت در طول حیات بشر همه‌ی دل‌مشغول‌های وی به عشق بوده و همیشه، میدان جنگ راهی به سوی عشق داشته است

«در حماسه‌های ملی عشق و دلدادگی از نوع عشق‌های مجازی - بین دختر و پسر - هر چند که به عنوان امری جانبی بیان می‌شود از اهمیت خاصی برخوردار است.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۴-۱۱). با نگاهی به داستان‌هایی از حماسه‌های ملی، که محور آن‌ها عشق و دلدادگی است، می‌توان آن‌ها را به‌طور کلی به چند دسته تقسیم نمود که عبارت‌اند از:

الف) داستان عشق‌هایی که پیامد آن‌ها به ازدواج انجامید، مانند زال و رودابه، رستم و ته‌مینه، بیژن و منیژه، اردشیر و گلنار، خسرو و شیرین، گشتاسب و کتایون، جمشید و دختر کورنگ‌شاه و... زنان عاشقی که ذات هستی خویش را به دلیری عرضه می‌کنند و آگاهانه به عشق مقدس پاسخ می‌دهند.

در داستان‌های عشق‌های حماسی، به‌ویژه عشق‌های شاهنامه (به غیر از داستان عشق سودابه دختر شاه هاموران به سیاوش و داستان عشق شیرویه به شیرین)، در عین برهنگی بسیار پاک و نجیبانه‌اند (اسلامی ندوشن، زندگی و مرگ پهلوانان: ۱۲۴).

رودابه دختر مهرباب کابلی، نادیده دلباخته‌ی زال می‌شود، او در

پروردن و باور کردن عشق خود به زال کم‌ترین تردیدی به دل راه نمی‌دهد. رودابه، دختر مهرباب‌شاه، با شنیدن توصیف زال عاشق او می‌شود. در دل او عشق و آرزو جای خرد نمی‌نشیند.

دل زال یک‌باره دیوانه گشت / خرد دور شد عشق فرزانه گشت
شاهنامه ۱۸/۶۵

دختر مهرباب کابلی که عشق بر او چیره می‌شود و نمی‌تواند جلوی این عشق و سوز و گداز را که بر او مستولی شده است بگیرد، بدون احساس شرم، عشق خود را به کنیزکانش آشکار می‌کند.

که من عاشقم هم‌چو بحر دمان / ازو بر شده موج تا آسمان
پراز پور سام است روشن دلم / به خواب اندر اندیشه زو نگسلم
همیشه دلم در غم مهر اوست / شب و روزم اندیشه‌ی چهر اوست
شاهنامه ۱۷/۱۶۶

به هر حال، رودابه به هنگام شنیدن شوکت، شجاعت، هنر و قدرت زال شیفته او می‌گردد و به بیان زیبایی قدمعلی سرامی (۱۳۶۸: ۵۰۸)، که این عشق و علاقه را «عشق از راه گوش» نامید، به هم دل‌بسته می‌شوند و هر چند مخالفت‌هایی در این راه وجود دارد ولی رودابه به عشق خود اصرار می‌کند.

به بالای من پور سام است زال / ابا بازوی شیر و با برز و یال
گرش بیرخوانی همی گر جوان / مرا او به جای تن است و روان
مرا مهر او دل ندیده گزید / همان دوستی از شنیده گزید
برو مهر بانم نه بر روی و موی / به سوی هنر گشتمش مهر جوی
همان ۴/۱۶۷

استاد توس، سراینده‌ی زیباترین داستان - رودابه و زال -، تأکید می‌کند که از راه گوش هم می‌توان نهال مهر و عشق را کاشت و آمادگی روحی و ذهنی فراهم کرد و چه زیبا بیان می‌کند که «همان دوستی از شنیده گزید».

با تأمل و تفکر در بیت آخر می‌توان این‌گونه برداشت کرد که در فرهنگ باستان ایران گاهی نقش و نگار و زیبایی صورت تا حدودی بی‌ارزش می‌شود و فقط ارزش معنوی و هنر و توان معشوق در نظر گرفته می‌شود و زیبایی و نگار به صورت امری جانبی قرار می‌گیرد. زال نیز عشق رودابه را می‌پذیرد و شادمانه پیام می‌فرستد و آرزوی دیدار می‌کند. رودابه، که آرزویی جز این ندارد، پنهان از پدر و مادر بزمی می‌آراید و شبانه زال را به کاخ دعوت می‌کند. دیدار پنهانی این دو دل‌داده‌ی جوان از زیباترین قطعات غنایی شاهنامه است و در هنگام دیدار آن دو، ابتدا رودابه:

درود جهان آفرین بر تو باد / خم چرخ گردان زمین تو باد
پیاده بدین سان ز پرده‌سرای / برنجیدت این خسروانی دو پای ۳۴/۷۰

زال، پس از شنیدن سخنان رودابه، ابتدا از خداوند تشکر و قدردانی می‌کند و بعد از دعایی بلند در حق عاشق نورسیده، به او خوش آمد می‌گوید. این خوش‌آمدگویی عاشق را از زمین به عرش برین می‌برد و از شدت عشق و شادمانی این‌که به آرزوی

خود رسیده است، از خود بی خود می شود و وقتی نگاه می کند و خورشید رخ را در پشت بام کاخ می بیند با بیان و لحنی عاشقانه و همراه با سوز و گداز می گوید:

چنین داد پاسخ که ای ماه چهر / درودت ز من آفرین از سپهر
همی خواستم تا خدای جهان / نماید مرا رویت اندر نهان
کنون شاد گشتم به آواز تو / بدین / نغز / گفتار با ناز تو ۲/۷۱

... این عشق سرانجام پیروز می شود و آن گاه بر آیین و کیش عقد می بندند و فردوسی با آوردن و ذکر این داستان دلدادگی اولاً می خواهد از زبان رودابه زال را آن چنان مورد وصف و ستایش قرار دهد که برتر از همه ی تاجداران است. ثانیاً نشان دهد که زال در عرصه و میدان زندگی، پهلوانی بزرگ، با روح و قلبی چون دریا و مردی بی همتاست. افزون بر آن می خواهد با آفرینش هنر این عشق زیبا بهترین، محبوب ترین و بزرگ ترین یل نامدار شاهنامه را که میوه ی این عشق است در این اثر باستان وارد کند (جوانشیر، ۱۳۶۰: ۳۲۰).

در فرهنگ باستان ایران گاهی نقش و نگار و زیبایی صورت تا حدودی بی ارزش می شود و فقط ارزش معنوی و هنر و توان معشوق در نظر گرفته می شود

از عشق های دیگری که پایان خوش دارد عشق رستم و تهیمینه است. در این قصه تهیمینه حتی از رودابه جسورتر است، به طوری که جسارت عاشقانه را با پاکدامنی می آمیزد و گوی سبقت را از همه ی دلدادگان می رباید و دست به عملی می زند که شاید با ملاک و معیارهای کنونی قابل توجیه نباشد و از دوشیزه های پرده نشین انتظار نمی رود. به راستی چه چیزی دختر را که رویش را «آفتاب ندیده» به بالین پهلوانی می کشاند که تنها وصف او را از شنیده ها شنیده است. این توصیفات، که تهیمینه از رستم می شنود، همه بیانگر قدرت بی حد و حصر و زیاد یال و کوپال است. تهیمینه که نادیده رستم را برای عشق خود برمی گزیند و با تمام وجود این عشق را در وجودش پرورش می دهد عشقش بوی آینده نگری می دهد، «پرورش نسل قادر» (رضوی، ۱۳۶۹: ۹۱)، پسری که مانند رستم باشد و این آرزو او را برای هرگونه اتهام و سرزنش و شاید مشقات و سختی های فراوان آماده می کند. هدف او برتر از اهمیت دادن به این نوع اتهامات، سرزنش ها و صحبت هاست. آری بدون شک جایگاه تهیمینه در این عشق «مادری» است نه «همسری». میوه ی عشقی چنین آتشین از سوی تهیمینه به رستم، یل نامدار سیستانی، سهراب است و پهلوانی چون سهراب ممکن نبود از ازدواج های

عادی پدید آید. تهیمینه عشقش را به رستم در کمال صداقت و در نهایت آشکاری بیان می کند.

یکی آن که بر تو چنین گشته ام / خرد را ز بهر هوا کشته ام
و دیگر که از تو مگر کردگار / نشاند یکی پورم اندر کنار

مگر چون تو باشد به مردی و زور / سپهرش دهد بهره کیوان و هور ۲۸/۱۷۴

«تهیمینه هم عاشق رستم و هم عاشق سهراب فرزند دلیر خود است. عشق با آگاهی، در وجود و ذات تهیمینه به بار می نشیند و قلب و اندیشه ی او را حاکم می شود. او با در اختیار گرفتن رستم و به امید سهراب! همه ی مناسبات معمول را در هم می ریزد و از قانون عشق پیروی می کند. او این عشق آگاه را چنان به فرزند خود انتقال می دهد تا فردوسی بتواند اسطوره ی این عشق فروزان را در دل زمینیان تا جاودان بکارد.» (ناظری، ۱۳۶۹: ۱۹۹).

و عشق بیژن پهلوان ایرانی، بعد از آن که گرگین از سر حسادت، دام زبان در پیش او می گسترد و می گوید:

یکی جشنگاه است زیر نه دور / به دو روزه راه اندر آید به تور
پری چهره بینی همه دشت و کوه / زهر سو نشسته به شادی گروه

شاهنامه / ۳۴۷ / ۳۰۲۹

آن گاه، چندان از زیبایی این جشنگاه، که در مرز توران است و از پری چهرگان فراوان و نیز از منیژه دختر افراسیاب، سخن می گوید که بیژن جوان به او دل می بندد. (فروتین: ۲-۱۶۱)

منیژه نیز در راه عشق به بیژن دست از پای نمی شناسد. با توجه به این که دختر پادشاه است و در ناز و نعمت به سر می برد و می داند که با این دل بستگی باید از این ناز و نعمت دربار دست بشوید و با لحنی زار و ژولیده کاسه ی گدایی برای تأمین خوراک و زنده نگه داشتن عاشقش به دست گیرد. منیژه، رودابه، تهیمینه و بعضی دیگر از زنان شاهنامه تنها یک بار و برای همیشه عاشق می شوند و تخم عشق را در روی زمین می پراکنند. آری مهرورزی شکوفای بیژن و منیژه و توصیف فرنیگیس که چهره ی والای زنان و الگویی از عشق است و پهلوانان نامداری چون گشتاسب که ثمره ی عشق نهایی و پاک جمشید و دختر کورنگ شاه است از همین عشق هایی هستند که به ازدواج انجامیدند.

ب) داستان عشق های ناکام و کمرنگ از جمله عشق سهراب و گردآفرید

گردآفرید، دختر ایرانی، در لباس رزم به مقابله ی سهراب می آید ولی عرصه ی رزم به میدان عشق مبدل می شود و آن دو، در میدان رزمی که مقابل همدیگر قرار گرفته اند، به هم عشق می ورزند. «ولی گردآفرید، به زیرکی و پختگی طبیعی که دختران دارند، خوب می داند که پسر از دوری او غمگین خواهد شد، این است که از راه مهر به سهراب می گوید دل تنگ مباش من

زناگاه روی سیاوش بدید/ پراندیشه گشت و دلش بردمید
چنان شد که گفتی طراز نخ است / و گر پیش آتش نهاده یخ است
۱۷، ۱۶/۲۰۵

... سودابه وقتی نمی‌تواند سیاوش را به چنگ آورد، در برابر این ناکامی، آبرو، شرف، مقام، موقعیت اجتماعی و حتی زندگی و مرگ سیاوش نیز برایش بی‌اهمیت می‌شود.

عشق ناپاک و آلوده‌ی سودابه به سیاوش اکنون تبدیل به کینه و نفرت و انتقام می‌شود و سودابه می‌خواهد سیاوش را به عجز و لایه وادار کند. برای او فرقی ندارد که سیاوش در بستر گناه‌آلود او و آغوش سکرآورش به عجز و التماس بیفتد و تسلیم وی شود یا در پای چوبه دار! ولی بعد از آزمون‌های سیاوش و اثبات بی‌گناهی او، بار دیگر پاکسی، جوان‌مردی و احساس پاک او جلوه‌گری می‌کند و به رخ همگان کشیده می‌شود و از پدر بخشش سودابه را تقاضا می‌کند.

به فرجام کار او پشیمان شود/ ز من بیند او غم چو بیجان شود
سیاوش چنین گفت با شه‌یار / که دل را بدین کار رنجه ملار

به من یخش سودابه را زین گناه / پذیرد مگر پند و آید به راه ۲۶/۲۱۶

و دیگری عشق ناپاک شیرویه به شیرین - زن پدر - است که دو نقطه‌ی مقابل یکدیگرند و مایه‌ی اصلی و موضوعشان عشق حرام است که سرانجام به ناکامی می‌کشد و در هر دو داستان به مرگ قهرمانان زن می‌انجامد. شیرین خودکشی می‌کند و بعدها نیز سودابه به تیغ رستم به هلاکت می‌رسد.

گردآفرید، دختر ایرانی، در لباس رزم به مقابله‌ی
سهراب می‌آید ولی عرصه‌ی رزم به میدان عشق
مبدل می‌شود

قسمت تو نبودم. (فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۲۴۱)

بخندید و او را به افسوس گفت / که ترکان ز ایران نیابند جفت

چنین بود و روزی نبودت ز من / بدین درد غمگین مکن خویشتن ۲۲/۱۷۹

گردآفرید به سهراب می‌گوید با این زور بازو و کتف و یال که تو داری هیچ پهلوانی همتا و مانند تو نیست. گمان ندارم تو از نژاد ترکان باشی. تو رفتار بزرگان داری. در ادامه، گردآفرید از روی عشق و علاقه‌ای که به سهراب دارد به او می‌گوید:

همانا که تو خود ز ترکان نه ای / که جز بافر این بزرگان نه ای

بدان زور و بازوی و آن کتف و یال / نداری کس از پهلوانان همال

دریغ آیدم کاین چنین یال و سفت / همی از پلنگان بیاید نهفت ۲۴/۱۷۹

این گفته‌های گردآفرید، علاوه بر رسالت گرد ایرانی، که سهراب را از جنگ با ایران بر حذر می‌دارد، عشق و محبتش را هم به سهراب آشکار می‌سازد، ولی این عشق کمرنگ سهراب و گردآفرید با این جمله‌ی گردآفرید به سهراب، که «ترکان ز ایران نیابند جفت!» به بن‌بست می‌رسد و ناکام می‌ماند.

از جمله عشق‌های آلوده و ناپاک، عشق آلوده سودابه
- زن پدر سیاوش - به سیاوش و عشق ناپاک شیرویه
به شیرین - زن پدر - است

(ج) داستان عشق‌های آلوده و ناپاک

این عشق‌های ناپاک و آلوده به گناه که در پی رنگ بودند و حاصل آنان جز رسوایی و ننگ و گناه چیزی دیگری نبود.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود / عشق نبود عاقبت ننگی بود

عاشقان از درد زان نالیده‌اند / که نظر تا جایگه مالیده‌اند مثنوی ۲۰۶/۲۰۵/۱

از جمله‌ی این عشق‌های آلوده، اظهار عشق آلوده‌ی سودابه - زن پدر سیاوش - به سیاوش است. سودابه دختر شاه هاماوران، که زنی جوان، سرزنده، هوس‌باز و عاشق‌پیشه است و همسر یک‌کاووس، پادشاهی پیر که دارای چندین زن و همسر و حرمراس است. سودابه، هنگامی که درگیری‌های احساسی و عاطفی و ستیز درونی با خود دارد، ناگهان در کاخ پادشاهی با جوانی بسیار زیبا، برازنده و با طراوت روبه‌رو می‌شود.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدمعلی، چهار سخن‌گوی وجدان ایران «فردوسی، مولوی، حافظ و سعیدی»، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۱، ج ۲۰۱. بیگدلی، غلام‌حسین، چهره‌ی اسکندر در شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه‌ی نظامی، انتشارات آفرینش، تهران، ۱۳۶۹، ج ۳۰۱. جوانشیر، ف.م، حماسه‌ی داد، بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه فردوسی، انتشارات حزب توده‌ی ایران، تهران، ۱۳۶۰، ج ۴۰۲. رزمجو، حسین، انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵، ج ۵۰۲. قلمرو ادبیات حماسی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱، ج ۱، ۶۰۲. رضا، فضل‌الله، پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی (دفتر ۶-۱) «تفسیر و تحلیل شاهنامه، برگزیده‌ی اشعار»، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴، ج ۳، ۷۰۳. رضوی، مسعود، در پیرامون شاهنامه (مجموعه مقالات)، انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران، پاییز، ۱۳۶۹، ۸۰. سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار، انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، ۱۳۶۸، ج ۹۰۱. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه‌ی فردوسی، انتشارات نشر قطره، تهران، ۱۳۷۷، ج ۱۰۰۳. فروتن، غ فرهنگ، شاهنامه شاهنامه نیست، انتشارات آژان، تهران، ج ۱۱۰۱. محجوب، محمد جعفر، آفرین فردوسی، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۱، ج ۱۲۰۱. ناظری، نعمت‌الله، پند و حکمت فردوسی در متن داستان‌هایش، انتشارات جاویدان خرد، مشهد، ۱۳۶۹، ج ۱.